

«برای حاج قاسم»؛

ابرمرد مدیریت بحران‌های بین‌المللی

یادداشت



دکتر مهدی خورسند

تحلیلگر مسائل بین‌الملل



اشاره | سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی یکی از محبوب‌ترین چهره‌های انقلاب اسلامی و نماد مبارزه با نظام سلطه و ظلم جهانی است. این شهید والامقام، هرگز فکری جز حرکت برای عزت اسلام و مظلومان جهان در سر نداشت، زندگی خود را صرف مبارزه با ظالمان کرد و همواره نگاهی را به افق نگاه مقام معظم رهبری دوخته بود. شهید سلیمانی که خود را «سرباز صفر ولایت» می‌نامید، هم در گفتار و هم در عمل، نشان داده بود که کاملاً از رهبر معظم انقلاب و سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی ایران پیروی می‌کند. این شهید والامقام غیر از ماهیت امنیت‌آفرین برای کشور، از سال ۱۳۷۶ تا زمان شهادت به عنوان فرمانده در نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فعالیت می‌کرد و در این مقام، نقش مهمی در تقویت قدرت محور مقاومت و البته مقابله و نابودی داعش در عراق و سوریه داشت.



انقلاب اسلامی مانعی بزرگ در برابر هژمونی آمریکا

بررسی نقش و جایگاه این شهید والامقام در حل بحران‌های بین‌المللی، آن قدر مهم و راهبردی است که شاید سال‌های سال، بتوان در مورد آن نوشت اما در این نوشتار، بنا داریم به ماهیت بحران‌هایی که آمریکای جنایتکار و سگ دست‌آموز منطقه‌ای این رژیم یعنی رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا، برنامه‌ریزی کرده بودند تا از آن طریق بر ماهیت محور جهان‌شمول مقاومت در منطقه و دنیا تأثیر بگذارند، پرداخته و نقش شهید والامقام، حاج قاسم سلیمانی در حل و مدیریت این بحران‌ها بپردازیم. در واقع، ماهیت قدرت در صحنه روابط بین‌الملل، امری اکتسابی است که در طول تاریخ، همواره با تاراج اموال ملت‌ها از سوی دولت‌ها و نظام‌های زورگو، به دست آمده است. البته قدرت در روابط بین‌الملل به روش‌های مختلفی تعریف می‌شود؛ دانشمندان علوم سیاسی، مورخان و مجریان روابط بین‌الملل (دیپلمات‌ها)، برداشت‌های زیر را از قدرت سیاسی دارند:

- قدرت به‌عنوان هدف دولت‌ها یا رهبران؛
 - قدرت به‌عنوان سنجش نفوذ یا کنترل بر نتایج، وقایع، کنشگران و موضوعات (برونش‌ها)؛
 - قدرت به‌عنوان منعکس‌کننده پیروزی در جنگ (کشمکش) و دستیابی به امنیت؛
 - قدرت به‌عنوان کنترل بر منابع و قابلیت‌ها؛
 - قدرت به‌عنوان وضعیت قانونی یا شأن که برخی از ایالت‌ها یا کنشگران دارند و برخی دیگر ندارند.
- پس از جنگ جهانی دوم، آمریکایی‌ها تلاش کردند با دو ابزار «دلار» و «نهادهای بین‌المللی»، قدرت خود را در دنیا سیطره داده و نظم ساختاری مدنظر خود

را بر دنیا مسلط کنند. در پی این کنش‌های آمریکا، این کشور توانست بزرگ‌ترین رقیب خود یعنی اتحاد جماهیر شوروی را از پای درآورد و سرمست از یک دنیای تک‌قطبی بود که به یکباره، متوجه زمینه‌های مزاحمت و دردسر بازیگر دیگری در منطقه غرب آسیا شد که در سال ۱۹۷۹، یک نظام تماماً آمریکایی را از کشورش بیرون کرده و حال برای خود، داعیه ارائه یک گفتمان جدید را دارد. **انقلاب اسلامی ایران، منادی گفتمان جدید و متفاوتی بود که می‌توان تأثیرات آن را حتی پس از گذشت چهار دهه از زمان پیروزی‌اش، در سطوح داخلی، منطقه‌ای و حتی جهانی، به خوبی مشاهده نمود.** حجم انبوه آثار و منابعی که در مورد انقلاب اسلامی توسط محققان خارجی و داخلی پدید آمده است، نشان از اهمیت، عظمت و تأثیرات این انقلاب بزرگ دارد. انقلاب اسلامی حتی در بعد تبیین و تحلیل انقلاب‌ها نیز تأثیرات مهمی داشته است. شاید اوج اقتدار و بالندگی این نظام نوپای اسلامی در دهه اول حیات خود، ایستادگی در ۸ سال جنگ تحمیلی در مقابل همه ابرقدرت‌های شرقی و غربی و البته تذکر امام (ره) به گورباچف برای تغییر مسیر از یک نظام الحادی - که ادامه این رویه موجب فروپاشی می‌شود - بود که این وعده صادق امام راحل به تحقق پیوست. ایستادگی گفتمانی نظام اسلامی در مقابل استکبار عالم یعنی آمریکای جنایتکار، آنقدر برای آمریکایی‌ها گران تمام شد که ایران در منطقه غرب آسیا، محور تخاصم کاخ سفید قرار گرفت. این موضوع علاوه بر جنگ تحمیلی، با فشارهای ناجوانمردانه اقتصادی در قالب تحریم‌های سنگین دنبال شد. موضوع جالب این بود که نظام اسلامی علی‌رغم خواست همه دنیا، با محدودیت

داد، طرح خاورمیانه بزرگ یا جدید نام داشت و برنامه این طرح، آمریکایی کردن غرب آسیا بود. منطقه غرب آسیا همواره موضع منازعات، درگیری‌ها و کشمکش‌های مختلف بوده است؛ از یک سو بحران‌های امنیتی متعدد ناشی از اهمیت «ژئوپلیتیک منطقه» و «ژئواکونومیک» ناشی از ثروت‌ها و منابع طبیعی فراوان آن وجود دارد و از سوی دیگر، «ژئوکالچر» به مثابه مهد ادیان ابراهیمی و وجود سرزمین‌های مقدس، ابعاد پیچیده‌ای را به منطقه داده و باعث توجه قدرت‌های بزرگ فرا منطقه‌ای به این کانون شده است. بر همین اساس، مسئله آن است که حضور نیروهای خارجی در منطقه، تفرقه‌افکنی دشمنان و وجود ضعف مدیریت در کنترل بحران، شرایط منطقه‌ای را به گونه‌ای پیچیده نموده که بحران‌های ایجاد شده، به راحتی قابل حل نمی‌باشند لذا کشف راهبردهای موثر حل منازعات منطقه‌ای، مورد توجه بوده، زیرا این راهبردها در تحلیل و تدبیر منازعات آینده، حائز اهمیت است.

بحران‌های آمریکایی در منطقه برای مقابله با ج.ا.ایران

هریک از بحران‌های منطقه غرب آسیا، ویژگی‌های مختص به خود را دارد که آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند، اما بررسی بحران‌های شکل گرفته در چهار کشور افغانستان، عراق، سوریه و یمن، نشان می‌دهد که تمام این بحران‌ها با درگیری و جنگ نظامی همراه بودند. به عنوان مثال، بحران افغانستان به بهانه مبارزه با دولت طالبان و انهدام شبکه القاعده به عنوان حامیان تروریسم و عاملان رخداد ۱۱ سپتامبر آغاز شد، اما علت واقعی شروع بحران، تحکیم سلطه هژمونیک یک جانبه‌گرایانه آمریکا، همسایگی با آسیای مرکزی به منظور کنترل روسیه، روی کار آمدن یک

مواجه نشد، بلکه رویش‌های غیرقابل باوری داشت که شاید درخشان‌ترین این رویش‌ها، مدیریت مدبر، فرماندهی شجاع، استراتژیستی باهوش و ژنرالی مصمم به نام «حاج قاسم سلیمانی» بود که مایه فخر و مباهات همه ایرانیان و البته آزادگان عالم شد. این فرمانده عالی‌قدر، بحران‌های زیادی را مدیریت کرده است که در ادامه به نقش و جایگاه حاج قاسم در حل و مدیریت بحران‌هایی که آمریکا می‌خواست برای منطقه ایجاد نماید، می‌پردازیم.

آمریکا عامل اصلی ایجاد بحران در منطقه

آمریکایی‌ها ایران را یک super power یا ابرقدرت منطقه‌ای در غرب آسیا می‌دانند که بر همین اساس، بوش پدر با صراحت در کنگره آمریکا گفت که در سده جدید، آمریکا باید رهبر جهان شود و برای آنکه این اتفاق رخ دهد، کم‌کم در منطقه غرب آسیا نفوذ کرده، توسعه انحصاری در آن پیدا کنند و رهبری ایران در آنجا را کنار بگذارد. این صحبت‌ها یعنی پایان انقلاب اسلامی، نفوذ آمریکا در منطقه یعنی شکست جمهوری اسلامی و اینکه ولایت فقیه کنار برود. آمریکایی‌ها برای اینکه به خواسته خودشان برسند، راه‌ها و مسیرهای مختلفی را طراحی کردند تا به سناریو نهایی - که طراحی ۱۱ سپتامبر بود - برسند؛ لشکرکشی به افغانستان، عراق و اشغال آن‌ها و ساقط کردن نظام سیاسی شان، جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی با لبنان، به راه انداختن بحران سوریه و تشکیل حکومت داعش و درنهایت، اشغال نظام سیاسی ایران، برنامه آن‌ها بود که در همه این برنامه‌ها شکست خوردند. همه کارشناسان و صاحب‌نظران، اعلام کردند تحولاتی که آمریکا انجام

و «**رویگرد حضور میدانی در بحران**». حاج قاسم، تلاش زیادی داشت تا بحران‌های منطقه را با استفاده از ابزار دیپلماسی و دیپلماسی فرهنگی، به کنترل کشوری که در آن بحران ایجاد شده است، دریاورد. وی تلاش می‌کرد با استفاده از ظرفیت گروه‌های مسلمان آن کشور و همگرایی آن‌ها و تشریح فرصت و تهدید بحران حادث شده بر آن‌ها، به مدیریت بحران بپردازد. یکی از رویکردهای حاج قاسم، بهره‌گیری و استفاده از ظرفیت ایجاد گروه‌های مقاومت اسلامی در منطقه غرب آسیا برای کنترل بحران‌ها بود. حاج قاسم فردی بود که گروه‌های مقاومت را به جریان مقاومت در منطقه و دنیا تبدیل کرد و از این طریق، بسیاری از حیل‌ها و نقشه‌های شوم غربی و شرقی را در منطقه غرب آسیا، نقش بر آب کرد. از سوی دیگر، **حاج قاسم مدیر پشت میز نشین نبود**، بلکه هر جا به کمک میدانی وی نیاز بود، ایشان بلافاصله بدون ترس و ارعابی در آنجا حضور پیدا می‌کرد که شاید کمک به کردها در جریان حمله داعش به کردستان عراق، نمونه بازرآن باشد.

بررسی مواضع و عملکرد شهید سلیمانی در حل بحران‌های غرب آسیا، حکایت از آن دارد که ایشان از نگرشی فرصت‌ساز نسبت به بحران‌ها برخوردار بود، زیرا در حالی که وجود این بحران‌ها، می‌توانست امنیت ملی ایران را با خطر مواجه کند، مدیریت بحران ایشان، موجب شد تا تهدیدهای موجود به فرصت مبدل شوند. آنچه باعث تبدیل تهدید به فرصت از سوی حاج قاسم شد، اتخاذ راهبرد فوق فعال در مدیریت بحران‌ها بود، به نحوی که نه تنها وجود بحران‌ها به عنوان یک واقعیت پذیرفته شدند، بلکه به صورت فعال با آن‌ها برخورد شد. به عنوان نمونه، درحالی که ظهور و بروز گروه‌های تروریستی چون داعش، می‌توانستند تهدیدی جدی

حکومت طرفدار یا وابسته به آمریکا و حضور نظامی در مرزهای شرقی ایران بود. بحران اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و متحدان آن نیز به بهانه رابطه صدام حسین با القاعده و نابود کردن سلاح‌های کشتار جمعی عراق شکل گرفت، اما در واقع، تغییر رژیم به منظور تثبیت نفوذ غرب، دستیابی به منافع نفتی عراق، رفع تهدید هم‌پیمانان غرب مانند کشور عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی و همچنین، حضور آمریکا در مرزهای غربی ایران، علت واقعی شروع بحران بود. بحران تروریسم در عراق نیز که در ظاهر با بهانه بریایی خلافت اسلامی آغاز شد، اهدافی چون ضربه زدن به دولت مرکزی، تضعیف قدرت شیعیان در ساختار حکومت و تضعیف نقش و نفوذ ایران در عراق را به عنوان مهم‌ترین حامی دولت این کشور دنبال می‌کرد. نکته قابل توجه و مشترک در تمام بحران‌های غرب آسیا، مرتبط بودن آن‌ها با ایران است؛ به این معنا که هر یک از بحران‌ها، به نوعی درصدد تضعیف قدرت و نقش منطقه‌ای ایران بوده‌اند. نتیجه تمام این بحران‌ها نیز جنگ، اشغال نظامی، گسترش تروریسم، ناامنی و بی‌ثباتی بوده است. با این اوصاف، می‌توان نتیجه گرفت که بحران‌های رخ داده در منطقه، وقایع حاد و شدیدی بوده‌اند که با قدرت ایران و جبهه مقاومت در منطقه غرب آسیا ارتباط داشته‌اند.

رویگرد حاج قاسم در مقابله با بحران‌های آمریکایی

بررسی رویکردهای شهید سلیمانی در منطقه غرب آسیا در برخورد با بحران‌ها را می‌توان در چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: «**رویگرد دیپلماسی فرهنگی**»، «**رویگرد بهره‌گیری از قدرت گفتمانی ایران اسلامی** (قدرت نرم)»، «**رویگرد تکیه بر گروه‌های مقاومت**»

انقلاب اسلامی و همچنین، به عنوان پشتوانه مقاومت وارد عمل شد و به حمایت از مقاومت لبنان پرداخت. در آن هنگام، تصور این بود که طبیعی است، حاج قاسم سلیمانی در «دمشق»، پایتخت سوریه مستقر شود تا بتواند حلقه وصلی میان مقاومت و جمهوری اسلامی ایران باشد. زمانی که از نقش مهم، راهبردی و مؤثر شهید حاج قاسم سلیمانی در لبنان، سوریه، فلسطین و... سخن به میان می‌آید و نیز زمانی که به نقش آفرینی ایشان در حمایت از مقاومت در جنگ‌های پی‌درپی رژیم صهیونیستی علیه نوار غزه و جنگ علیه مقاومت در لبنان نگاهی می‌اندازیم، تنها به یک نتیجه می‌رسیم و آن، این است که **حاج قاسم سلیمانی «قهرمان پیروزی بر داعش» به شمار می‌رود.** همگان می‌دانند که گروه تروریستی تکفیری داعش با هدف تأمین منافع و مصالح رژیم صهیونیستی، بسط هیمنه ایالات متحده آمریکا در نقاط مختلف منطقه و نیز حاکم کردن فضایی از هرج و مرج در نقاط مختلف منطقه، ظهور و بروز پیدا کرد. بدون شک می‌توان گفت که اگر حاج قاسم سلیمانی و نقش آفرینی راهبردی او در میادین نبرد نبود، تحقق پیروزی نهایی بر تروریسم تکفیری داعش در سوریه، عراق و منطقه میسر نبود. آمریکا بنا داشت با بسط داعش، محور مقاومت را در یک جنگ منطقه‌ای بلندمدت گرفتار کند تا رژیم منحوس و کودک کش صهیونیستی در مقابل ضعف محور مقاومت ناشی از مبارزه با داعش به قدرت مدیریت میدانی رسیده و بتواند معادلات منطقه غرب آسیا را تغییر دهد که مدیریت حاج قاسم سلیمانی، این نقشه استکبار جهانی را نقش بر آب کرد.

علیه امنیت ملی ایران تلقی شوند، شهید سلیمانی با مدیریت صحیح، توانست از یک سو این گروه تروریستی را از مرزها و قلمرو سرزمینی ایران دور نگه دارد و از سوی دیگر با گذر زمان و آشکار کردن ابعاد پنهانی آن، داعش را به خطری در جغرافیای مورد ادعای خود مبدل کند، به نحوی که در گذر زمان، اهل سنت به عنوان مهم‌ترین پایگاه اجتماعی ظهور و بروز داعش، دیدگاهی منفی نسبت به این گروه پیدا کردند. همچنین، راهبردها و مدیریت حاج قاسم، باعث شد برخی از بازیگران دخیل در بحران سوریه و عراق، نه تنها از حمایت داعش دست بردارند، بلکه به دشمن آن تبدیل شوند. نگاه بلند حاج قاسم در حل بحران‌های بین‌المللی، آنقدر جذاب است که آن را باید در لابلای سخنان ایشان جست، جایی که ایشان طی سخنانی در نخستین سالگرد شهادت شهید والامقام حاج حسین همدانی، درباره دلایلی مبارزه با داعش گفت: «در آنجا فقط از سوریه دفاع نمی‌کنیم، بلکه از اسلام و جمهوری اسلامی ایران دفاع می‌کنیم. داعش و گروه‌های تکفیری برای سوریه تأسیس نشدند، بلکه این‌ها برای ایران تشکیل شدند.»

علاوه بر داعش، حاج قاسم، رژیم صهیونیستی را نیز زمینگیر کرد. توسعه یافتگی رژیم صهیونیستی جز با حذف حزب الله ممکن نبود. جنگ ۳۳ روزه، نقطه آغاز خاورمیانه بزرگ بود و حاج قاسم سلیمانی، این را فهمید، بر آن متمرکز شد و جریان را در نطفه خفه کرد و همه حلقه‌های زنجیری را که پیش‌بینی کرده بودند، خنثی نمود. در جریان جنگ ۳۳ روزه، رژیم صهیونیستی با تمام توان زیرساخت‌های مقاومت در لبنان را هدف قرارداد. در این میان، حاج قاسم سلیمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران